



به نام خداوند جان و خرد

طالعه

نشریه فرهنگی، سیاسی،
علمی و اجتماعی

بسیج دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران

صاحب امتیاز:

احمد کاتب

مدیر مسئول:

زینب سادات حسینی

سردبیر:

نگار کاتبی

ویراستار:

نگین صالحی

صفحه‌آرا:

هادی محبی

طراح جلد:

مهرآسا اللهیان

هیئت تحریریه:

زهرا نیکوکار

فاطمه عبیری

ثمین روشنایی

مینا جوادی

ساجده قاسمی

نگین صالحی

محدثه حبیبی

فاطمه صبور

امیرحسین زنگانه

احمد کاتب

علی افشاری‌مهر

مهدیار رحیمی

محمد امین زارع

امیرمهدی عبدی

با تشکر از: تکتیم فرهنگ

طلیعه
روزنامه ایام فاطمیه و سالگرد سردار دل‌ها شکوه پرواز

* هیچ چیز جای خود نیست...
* ابرهای انقلابی، کینه‌ها تاں بیش نادا
* سلیمانی عزیز
* فدک، میراث پشیمبر
* مدینه

شیخ قاسم ریسکنی

سازمان انتشارات مطبوعات و نشریات
مؤسسه فرهنگی و اجتماعی تعلیمات عالی
مؤسسه تخصصی پژوهش‌های اسلامی
مؤسسه تخصصی پژوهش‌های اسلامی
مؤسسه تخصصی پژوهش‌های اسلامی
مؤسسه تخصصی پژوهش‌های اسلامی
مؤسسه تخصصی پژوهش‌های اسلامی

طلیعه
شماره پنجم نشریه طلعه | فروردین ۱۴۰۰

سازمان انتشارات مطبوعات و نشریات
مؤسسه فرهنگی و اجتماعی تعلیمات عالی
مؤسسه تخصصی پژوهش‌های اسلامی
مؤسسه تخصصی پژوهش‌های اسلامی
مؤسسه تخصصی پژوهش‌های اسلامی
مؤسسه تخصصی پژوهش‌های اسلامی
مؤسسه تخصصی پژوهش‌های اسلامی

تاج | ساعت | زنگ | گلدان | کلاه | کفش | کلاه | کلاه

طلیعه
شماره ششم نشریه طلعه | خرداد ۱۴۰۰

عزیز در قوس فرح می‌علیایم...

- مردم به فدای قبیله‌مان!
- در پیچ و تاب رتبه‌بندی
- نیمه دیگرم
- عُسْر و حَرْج

سخن سردبیر

نمی‌خواهم به سبک یادداشت‌های بسیاری که جایگاه نزولشان بر سینۀ کلیشه‌هاست، قلم به دست گیرم. در عوض می‌نویسم که اگر طلعه^۱ در مقابل شماست، یعنی در واقع با واژگانی مواجه‌اید که از میان دریای پرسشگری برخاسته‌اند و بار سنگین دغدغه را بر دوش خود می‌کشند. در اینجا همان گونه که از نامش هویداست، قرار نیست ذهن‌ها در پس سنگرهای فراغت بمانند و اراده‌ها در پناهگاه‌های بی‌خیالی و غفلت به انتظار بنشینند. ما در طلعه دوشادوش قلم‌هایمان می‌دویم تا به چشمانمان نوید رؤیت سپیده صبح را دهیم.

ما در این نشریه رویدادهایی که هر روزه به مانند سایه از کنارمان می‌گذرند را مقابل خویش می‌نهم، با عینک روان‌شناختی رصدشان می‌نماییم و گفت‌ووشنود کوتاهی را با آنان رقم می‌زنیم.

در طلعه سعی ما تحریر دانشجو بودن و دانشجو ماندن است. به امید آنکه این نوای موزون واژگان، در رگ‌های جوان بیداری جریان یابد.

زینب سادات حسینی | مشاوره ۹۹

۱. پیشرو، جلوداران لشکر، سپیده

فهرست

- ۵ خوش‌آمدگویی
- ۸ ترسیم فضای کلی دانشکده
- ۹ چرا دانشگاه؟
- ۱۱ دانشگاه به مثابه بازار
- ۱۲ راننده‌های تاکسی، زورگوه‌های خلاق و کسانی که چیزی را مطالعه می‌کنند که از آن مطمئن نیستند
- ۱۴ وصیت‌نامه یک دانشجو
- ۱۶ آگهی تقاضای یخچال (جهت دفع آتشِ دل)
- ۱۷ من را چه به سیاست؟!
- ۱۹ اربعین؛ طلوعه دورانی جدید
- ۲۲ نهال پیر ما
- ۲۳ معرفی برنامه‌های بسیج
- ۲۶ معرفی کتاب

خوش آمدگویی

سلامی چو بوی خوش آشنایی

بدان مردم دیده روشنایی

شکل گرفته است که روزی فکرش را هم نمی کردیم؛ دوستی هایی عمیق و زیبا.

در اینکه شرایط برای همه مان سخت است، هیچ شکی نیست؛ اما دوست دارم به روزهای روشنی فکر کنم که همه این دلنگی ها را از سر گذرانده ایم، روزهایی که فکر کردن به آن، لبخندی بر لبانم می نشاند، روزهایی که همدیگر را از نزدیک می بینیم و در آغوش می کشیم، در حیات دانشکده قدم می زنیم و صدای خنده هایمان در راهروهای دانشکده می پیچد، روزهایی که بعد از آن همه صحبت از پشت موبایل و شنیدن صدای هم از طریق ادوبی کانکت و فضای مجازی، به طور حقیقی با یکدیگر روبه رو می شویم و کلی خاطره می سازیم.

دوستان نو ورود من، روزها مثل برق می گذرند و در یک چشم بر هم زدن، شما برای دوستان جدیدتان می نویسید و به آن ها خوش آمد می گوید؛ پس از تک تک این روزها، دوستی ها، خنده ها، کلاس ها و لحظات تلخ و شیرین لذت ببرید تا روزی که یکدیگر را بی دغدغه ببینیم و از این متن به عنوان یک یادگار و خاطره یاد کنیم.

مهرآسا اللهیان | روان شناسی ۹۹

مدتی ست می خواهم برای دوستان نو ورودمان به دانشگاه چند خطی بنویسم.

بنویسم از دانشگاه و ذوق و شوق روزهای اولش؛ روزهایی که همه چیز برایمان تازه است، روزهایی که به همه جا با اشتیاق نگاه می کنیم، روزهایی که کم کم دوستی های بینمان ریشه می گیرند و رو به صمیمیتی عمیق تر می روند، روزهایی که آرام آرام با اساتید آشنا می شویم و شیطنت های سر کلاس...

اما نه، این ها انگار نه برای من ملموس اند و نه برای شما. ما هیچ یک از این ها را تجربه نکرده ایم. ذوق و شوق تازگی کشف گوشه گوشه دانشکده، به ورود و خروج های بی روح به سایت و سامانه های مختلف بدل شد و شور و شعف دوستی هایمان به شناخت یکدیگر از روی یک اسم تایپ شده و صفحه های گوشی و لپ تاپمان.

اما این دوران در کنار همه دلنگی هایش یک چیز را به من آموخت؛ اینکه خیلی وقت ها، از دل بدترین چیزها بهترین هایی نمایان می شود. ما در این مدت شاید ساختمان دانشکده روان شناسی و علوم تربیتی را ندیده باشیم، اما آرام آرام با هر یک از اعضایش آشنا شدیم و انس گرفتیم. ما در این مدت شاید همدیگر را از نزدیک ندیده باشیم و ارتباطمان تنها به چند خط مکالمه مجازی محدود شده باشد، اما از دل همین ها، دوستی هایی

دانشگاه

ترسیم فضای کلی دانشگاه
چرا دانشگاه؟
وصیت نامه‌ی یک دانشجو
و...



ترسیم فضای کلی دانشکده

دارد و بحث و تشکیک در تفکرات و مستندات، همواره در میان جمع اندکی در جریان است، البته که بسیاری از دانشجویان از گوی دانشجویی تنها تحصیلش را روده و از این گونه امور، سخت اجتناب می کنند. تشکل های فعال دانشگاهی در دانشکده روان شناسی نیز حضور دارند؛ بسیج، انجمن های علمی، انجمن اسلامی و انجمن اسلامی مستقل که بعضی از آنها اسمشان از رسمشان بسیار فاصله دارد. آن گونه که توقع می رود دختران بیشتر به تربیت و لطافت روان آدمی توجه کنند، جمعیت کثیر دانشکده روان شناسی را بانوان تشکیل می دهند و به نسبتی تقریباً مساوی، اساتید از میان بانوان و آقایان وجود دارد. اکثر آنان حواسشان به روان دانشجویان هست و تلاششان انتقال علم، بدون انتقال اضطراب است، البته که تفاوت ها همیشه وجود دارند. آن گونه که انتظار می رود، توجه به دانش در دانشکده روان شناسی امری مهم است و بسیاری از دانشجویان و اساتید در تلاش اند تا بر دانش اصیل استوار باشند؛ لیکن حضور برخی اساتید در گروه های آموزشی مختلف در دانشکده، این اصالت را لکه دار کرده است. به هر حال باید گفت که آموزش در دانشکده روان شناسی بیشتر حول محور نظریات می گردد تا عملیات و این، اشتیاق هر چه بیشتر برای اندیشیدن را لازم می دارد تا علاوه بر دوری از کسالت در مطالعه دروس، سبب اصلاح و پیشرفت برخی اساتید شود. حالا و در این نقطه از حیات تحصیلی خود، در اینجا هستید و زین پس نام اساتیدی را در لیست دروس تخصصی و عمومی خود خواهید دید که پیشتر نامشان را در لیست اساتید مطرح کشوری و یا حتی در قاب شیشه ای تلویزیون دیده بودید. هر چه از دریای بیکران علمشان صید کنید، دستاورد عمیقی ست؛ پس این گوی و این میدان.

زهرا نیکوکار | مشاوره ۹۸

دانشکده روان شناسی و علوم تربیتی؛ دانشکده ای آرام در ابتدای خیابانی که به افتخار دکتر محمدعلی کاردان نامگذاری شده است، با ساختمانی شبیه حرف لاتین H و آجرهای قهوه ای و حیاطی گسترده که باغچه ای از گل های همیشه رنگارنگ در مقابل آن وجود دارد. این پیر جدا افتاده از سایر دانشکده های تهران، شروع روان شناسان و مشاوران جوان و متولیان تربیت کشور است که سودهای بلند و رؤیاهایی برگرفته از بطن روان آدمی در سر دارند؛ از تأسیس مکاتب درمانی تا بهینه سازی سیستم آموزش و پرورش و ساخت علم بومی. روزگاری دانشجویان و اساتید متعددی در راهروهای طویل ساختمان قدیمی گام برداشته و از کلاس های ردیف ۱۰۰ به کلاس های ردیف ۲۰۰ رفته اند تا پیاموند و بیاموزانند و قوه محرکی برای دانش روان شناسی شوند. دو کتابخانه وسیع با قفسه هایی مملو از کتب روان شناختی و تربیتی، حامی دانش دانشجویان مشتاقی ست که روزگار تحصیل دانشگاهی خویش را در میان نظریات فروید، یونگ و آدلر سر می کنند. آزمایشگاه روان شناسی و مرکز سنجش روانی و همچنین مرکز مشاوره، اتصال عمیقی بین تحصیل و آینده شغلی در دانشکده برقرار نموده است. در تفاوت با سایر دانشکده های تهران، دانشجویان دانشکده مجاور زیرگذر گیشا، نه آن قدر ساکت و خموش اند که نتوان حرفی از نوآوری در میان آن ها زد و نه آن قدر پرشور و غوغایند که حتی سکوت را در برابر هر سخن، تفاسیر بسیار کنند. در میان دانشگاهیان این خطه از تهران بزرگ، برخی آنچنان دقیق اند که هر ادعا از سر منطق باشد و حرفی که مستند علمی نداشته باشد، مضموم تلقی می گردد و برخی آنچنان بی دقت اند که هر سخن ناصوابی را مبدایی برای حرکت قرار می دهند. علاوه بر اینکه سیاست و توجه به تغییرات اجتماع به عنوان رکن مهمی از دانشجو بودن جریان

چرا دانشگاه؟

با شرایط آکادمیک و اتمسفر علمی کشور آشنا شدم تا بدانم کجا نفس می‌کشم و باقی راه را باید چگونه طی کنم تا در این فضا دوام بیاورم.

اگر الان ترم‌های اول بود، شاید دلایل دیگری هم می‌آوردم؛ مثل کتابخانهٔ دنج دانشگاه که احتمالاً این امکانات را فقط در آنجا می‌توانستم پیدا کنم یا برنامهٔ انجمن‌ها، وینارها، دوره‌ها و... که حضوری برگزار شدن آن‌ها لطف دیگری داشت.

حتی حشر و نشر و تعامل با دانشجویهای ارشد و دکترای رشته‌های مختلف، آدم را یکی دو سال جلو می‌انداخت. درست است که از بالا و پایین کردن اتاق‌ها و کارهای اداری خسته می‌شدیم، درست است که در بعضی از کلاس‌ها، آنقدر کسل می‌شدیم که خواب را ارزشمندتر می‌دیدیم، درست است که کارهای ناتمام دانشگاه، بیشتر از کارها و پروژه‌هایی است که درست و حسابی انجامشان دادیم، درست است که اندکی آموختیم و بیشتر، عمر گذراندیم و درست است که هدف‌ها و آرزوهایمان کمی گوشه‌گیر شدند، اما چنانچه از من پرسید که اگر به عقب برگردی، باز هم دانشگاه را انتخاب می‌کنی یا نه، نمی‌دانم، شاید بگویم «آره».

فاطمه عبیری | روان‌شناسی ۹۷

چرا دانشگاه؟

این سؤال برای بسیاری از دانش‌آموزان ایرانی کمرنگ است؛ چرا که آموزش و تحصیل آن‌ها از همان ابتدا با هدف ورود به دانشگاه و یافتن شغلی مرتبط با رشتهٔ تحصیلی شروع می‌شود؛ پس طبیعتاً عدهٔ کمی از دانش‌آموزان هستند که چنین سؤالی برایشان پیش می‌آید و غالب سؤال افراد، پیرامون رشتهٔ دانشگاهی آن‌هاست.

اما به شخصه چرا دانشگاه را بر سایر امور ترجیح دادم؟ در واقع این ترجیح بنا بر میل و علاقه نبود و شاید اگر شرایط برای حضور و فعالیت در زمینه‌های مورد علاقه‌ام فراهم می‌شد، هیچ‌گاه به حضور در دانشگاه فکر نمی‌کردم. کمرنگ بودن آن عرصه‌ها در سطح اجتماعی و پررنگ

گفتند در رابطه با سؤال «چرا دانشگاه؟» بنویسم. برای شروع، چند دلیل را به شکل تیتروار برای خود نوشتم: «آمده‌ام درس بخوانم، مطالب جدید یاد بگیرم، سطح علمی خود را بالا ببرم، با آدم‌های جدید و کله‌گندهٔ رشته‌ام آشنا شوم و...».

لحظه‌ای توقف کردم و به صفحه خیره شدم؛ من در حال حاضر دانشجوی ترم هفت هستم، اما کدام‌یک از این موارد واقعاً محقق شده است؟

به گذشته نگاه کردم و متوجه شدم که نظرم در مورد دانشگاه، به کلی عوض شده است؛ انگار دانشگاه صرفاً مرجع آکادمیکی است که آدم‌ها واردش می‌شوند، چند صبحی در آنجا هستند، مدرکشان را می‌گیرند و می‌روند؛ بدون اینکه چشمداشت دیگری داشته باشند.

ولی واقعاً با علمی که از دانشگاه یاد می‌گیریم، چکار می‌توانیم کنیم؟

انگار دانشگاه به خودی خود و واحدهایی که در آن گذراندیم، برای من سودی نداشت. از حق نگذریم، در این میان کلاس‌هایی هم بودند که واقعاً به ما علم یاد دادند، نه جزوه و روخوانی کتاب و امتحان و اساتیدی بودند که مسیر راه را نشان دادند و به‌جای اینکه ما را به مقصد برسانند، به ما یاد دادند که چگونه خودمان به مقصد برسیم.

اما مگر چند نفر بودند؟ مگر رسالت دانشگاه این نبود که «کارشناس» تحویل جامعه بدهد؟ پس چی شد؟ چرا این‌طور چیزها آنقدر انگشت‌شمارند که از داشتن آن‌ها، تا این حد ذوق‌زده می‌شویم؟

از این حرف‌ها بگذریم و به سؤال اصلی برگردیم؛ در اینجا می‌گویم که دانشگاه طی این هفت ترم، برای من چه دستاوردی داشت و اگر کسی بخواهد که دانشگاه را به عنوان مسیر خود انتخاب کند، چرا باید این کار را کند. آورده‌های دانشگاه برای من آشنایی با چند استاد باسواد - که به‌راستی برای دانشجو وقت می‌گذاشتند و حتی زمانی که با آن‌ها کلاس نداشتیم، به ما کمک می‌کردند - و چند دوست خوب و همسفر است که انگیزه‌ای برای ادامه دادن شدند.

بودن تحصیلات دانشگاهی در بین اذهان عمومی، باعث شد به فکر ورود به دانشگاه بیفتم.

دانشگاه برای عده‌ای محل یادگیری و همچنین مبادله اطلاعات و برای عده‌ای دیگر، محلی برای کسب مدرک است و عده‌ای هم به دنبال گذراندن اوقات خود هستند. هنگام ورود به دانشگاه تصمیم داشتم در رشته‌ای تحصیل کنم که حداقل با امور مورد علاقه‌ام مرتبط باشد و بتوانم از چیزهایی که یاد می‌گیرم، در حوزه‌های مرتبط استفاده کنم. طبعاً هدفی که از ورود به دانشگاه داشتم، یافتن شغلی مناسب در راستای رشته تحصیلی‌ام بود، اما بعدها به موردی پی بردم که حلقه مفقوده دانشگاه برای رسیدن به شغل مناسب بود و آن چیزی نیست جز «مهارت‌آموزی».

یادگیری در دانشگاه چیزی جز آموختن نظریات کلی نیست و مهارت‌های لازم برای انجام فعالیت‌های حرفه‌ای و شغلی در دانشگاه حاصل نمی‌شوند؛ پس لازم است کسانی که دغدغه شغلی دارند، یادگیری خود را محدود به دانشگاه نکنند؛ چراکه در این صورت مهارت آن‌ها پرورش پیدا نمی‌کند و طبیعتاً در یافتن شغل مناسب به مشکل برمی‌خورند.

در حال حاضر اگر از من بپوهند که هدفم از ورود به دانشگاه را بگویم، قطعاً دیگر جوابم «تحصیل و آموزش برای یافتن شغل مناسب» نیست؛ بلکه هموارتر کردن این مسیر با کسب مدرک دانشگاهی و آموختن مقداری داده و معلومات است.

حتی به لحاظ علمی هم نمی‌توان به دانشگاه اکتفا کرد و اگر شخصی واقعا به دنبال علم‌آموزی و باسواد شدن باشد، باید از منابع خارج از دانشگاه نیز بسیار استفاده کند و صرفاً تمرکز خود را بر کلیات تکراری‌ای که در دانشگاه ارائه می‌شود، نگذارد.

امیرحسین زنگانه | روان‌شناسی ۹۷

ماجرای یک مثیر^۱

دانشگاه؛ پلی برای رسیدن به موفقیت یا حاشیه‌ای برای رسیدن به موفقیت؟ شاید هر دو و یا حتی خیلی چیزهای دیگر.

شاید شما هم قبلاً این را شنیده باشید که دیدگاهی که دانشگاه به یک فرد می‌دهد، متفاوت است و ارزش خاصی دارد و یا برعکس آن را شنیده‌اید که چرا همه فکر می‌کنند که سواد شعور می‌آورد و یا بدون مدرک آکادمیک نمی‌توان موفق شد.

اما در نهایت این انسان‌ها هستند که بر هر چیز، حتی بر دانشجو بودن کیفیت‌گذاری می‌کنند.

دانشجو می‌تواند صرفاً هویتی در حد حضور در کلاس و طی کردن مقاطع تحصیلی و دریافت مدرک باشد و یا موجودی پر از سؤال، پرسش و ابهام باشد که در تکاپوی علم، عمل و حقیقت، پیوسته علم بر دوش می‌جنگد و حقیقت را مطالبه می‌کند.

دانشجو می‌تواند صرفاً کاغذ سر به مهری بر طاقچه یا در پرونده باشد و یا به معنای واقعی کلمه «دانش‌جو» و در جست‌وجوی دانش باشد.

دانشگاه می‌تواند پلی برای پرواز بر افق‌های غیرقابل دسترس برای سایرین باشد یا سطح آن در حد تردمیلی برای بالا رفتن از مقاطع تحصیلی (بدون بینش عمیق)، تقلیل یابد.

اما تنها این مهم است که باور کنیم این ما هستیم که به این جایگاه، معنای غیرقابل تشبیه به مشابه را داده‌ایم و می‌دهیم و برعکس.

ثمین روشنایی | علوم تربیتی ۹۷

۱. کسی که برمی‌انگیزاند و برمی‌آغالاند.

دانشگاه به مثابه‌ی بازار

کالا را مشخص می‌کند و بر اساس نمودار عرضه و تقاضا مشخص می‌شود. پول در منطق بازار پاداش فوری و ملموسی می‌دهد و مابقی انواع پاداش را کنار می‌گذارد؛ لذا اصلی‌ترین محرک افراد در نرسیدن به این سود فوری و ملموس است.

این منطق در دانشگاه نیز محسوس است، البته نمی‌خواهم اغراق کنم و با تعمیم ناروا، افسردگی تزریق کنم. قطعاً افرادی هستند که این‌گونه عمل نمی‌کنند و در این گرداب بازار غرق نمی‌شوند، همان‌طور که در بازار در معنای اقتصادی آن، همه صرفاً دنبال سود خود نیستند؛ پس این توصیه‌ایست به شما تا با دقت، خود را اسیر زندان بازار نکنید، اما چرا می‌گویم دانشگاه نیز بازار است؟ بزرگ‌ترین شاهد برای ادعای من انتخاب واحد است؛ فرایندی که دانشجویان از ترم دو به بعد وارد آن می‌شوند. دانشجویان در انتخاب واحد در حال رقابت برای انتخاب بهترین استاد هستند و اگر کسی دیر کند، مجبور می‌شود استادی دیگر یا روز و ساعتی دیگر برگزیند یا به عبارتی بر او تحمیل می‌شود که ملاک انتخاب استاد، لزوماً قدرت علمی و فضیلت اخلاقی نیست. استاد معمولاً بر اساس این منطق مسلم انگاشته‌شده کمترین درد و بیشترین لذت برگزیده می‌شود، یعنی استادی که کار کمتری می‌خواهد، از منبع کمتری امتحان می‌گیرد و از همه مهم‌تر و کلیدی‌تر، «نمره خوب» می‌دهد. نمره خوب در دانشگاه همان کار پول در بازار را انجام می‌دهد، یعنی تلاش و کوشش شما را با سرعتی بسیار به‌طور ملموس و عینی پاداش می‌دهد؛ آن‌گونه که اگر غفلت کنید و حل در این منطق شوید، کم‌کم در ترم‌های بعد می‌بینید که به جای علم و دانش، صرفاً به دنبال نمره هستید، یعنی انتخاب استاد، پرسیدن سؤال در کلاس و... را فقط ملاک نمره مشخص می‌کند و چون خواندن منابع طولانی، دیگر با محرک نمره همراه نیست، برای پیگیری آن انگیزه‌ای نخواهید داشت. باید مراقب باشید تا نمره، اهرم فشار و کنترل شما و مبدأ و مقصد نهایی‌تان نشود و اهداف والاتری را پی بگیرید، حتی اگر فوراً و عیناً شاهد پاداش آن نباشید.

احمد کاتب | روان‌شناسی ۹۷

پیش از پرداختن به دانشگاه و بیان ارتباط آن با بازار، خوب است اندکی درباره‌ی مفهوم «استعاره» صحبت کنیم، درست خواندید؛ استعاره. شاید در وهله اول بگویید جای استعاره که اینجا نیست! استعاره در کتاب‌های ادبیات بررسی می‌شود و موطنش در اشعار و دیوان‌هاست، نه در متون علمی و حتی شبه علمی؛ اما این تصور کاملاً درست نیست و متون علمی و حتی متون فلسفی به شدت محتاج استعاره هستند؛ به عنوان نمونه احتمالاً با بررسی قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی به این برخورد کرده باشید که در آن روزگار ساعت بسیار اهمیت یافت؛ به گونه‌ای که فلاسفه و دانشمندان، جهان را به مثابه یک ساعت می‌دیدند. حتی فیلسوفی آلمانی گفته است: «کار جهان با کار ساعت تفاوتی ندارد». در حقیقت ساعت استعاره از جهان شد و یا در نمونه‌ای دیگر، استعاره کامپیوتر برای تحلیل ذهن انسان در رویکردهای شناختی و مفهوم ارگانیسم و بدن در تحلیل دورکیم از جامعه؛ پس فهم دقیق استعاره در متن علمی بسیار اهمیت دارد. حال با این مقدمه می‌خواهیم دانشگاه را با استعاره بازار فهم کنیم. ممکن است در بدو ورود به دانشگاه تصویری از آن در ذهنتان ساخته باشید، البته شاید بتوان گفت که این تصویر را برای شما ساخته‌اند. دانش‌آموزان پس از سال‌ها تلاش در دبیرستان و پر کردن چارخانه‌های بی‌انتهای آنها، حال با شوق و ذوق می‌خواهند وارد دانشگاه شوند، با خودشان می‌گویند دیگر قرار است وارد آکادمی افلاطون و باغ لوکایون ارسطو شویم، اینجا همه برای درس خواندن آمده‌اند، اساتیدی هستند که بر قله‌های علم نشسته‌اند و انتخاب اساتید بر محوریت علم، دانش، فضیلت، خرد و هنر است؛ این تصویر دانش‌آموزان خسته از کنکور و تازه از راه رسیده‌ایست که به شوق علم و عطش دانش وارد دانشگاه شده‌اند. البته نمی‌خواهم سیاه‌نمایی و یا حتی ناامیدتان کنم، اما شاید استعاره بازار کمک شایانی به اصلاح تصور ما از دانشگاه کند. می‌پرسید چگونه؟ بازار در معنای مدرن آن نه یک محل و مکان، بلکه نوعی چارچوب‌بندی فهم نظم اجتماعی است، بازار در معنای مدرن آن عرصه رقابت است، رقابت برای سود حداکثری که در آن افراد عاقل و بالغ به انتخاب بهترین کالا با کمترین هزینه می‌پردازند. بازار در اینجا ارزش

راننده‌های تاکسی، زورگوهای خلاق و کسانی که چیزی را مطالعه می‌کنند که از آن مطمئن نیستند

به این صورت بود که متوجه شدم روان‌شناسی، روان را نمی‌شناسد و چیز دیگری را مطالعه می‌کند که راستش هنوز هم مطمئن نیستم دقیقاً چیست؛ البته انتظار ندارم که دقیقاً بدانم، شاید خود روان‌شناسان هم نمی‌دانند.

اما من قرار بود تبدیل به مشاور بشوم؛ یک فرد با صبر و حوصله که حرف‌های افراد را می‌شنود، آنان را درک می‌کند و می‌کوشد تا راه‌حلی را به آن‌ها پیشنهاد دهد. مشاور با روان‌شناس فرق می‌کند؛ او نیاز ندارد که افراد با اختلال عجیب و غریب را واریسی کند و مراجعین او افراد معمولی هستند، اما اتفاقی سبب شده است که مسیر معمولی زندگیشان تغییر کند؛ در

واقع خود آن‌ها هنوز معمولی‌اند! به جز اینکه متوجه شدم مشاور راه‌حل ارائه نمی‌کند، بقیه تصوراتم با آنچه ارائه شد، تطابق داشت. مشاورها راه‌حل نمی‌دهند، اما افراد را در مسیر دریافت راه‌حل قرار می‌دهند. دریافت از چه کسی؟ از خودشان! راه‌حل مسئله مردم در خود آن‌هاست. کافی است به شرایطی دست پیدا کنند که در آنجا می‌توانند خود و محیطشان را به‌خوبی ببینند، فکر کنند و تصمیم بگیرند. در حقیقت مشاورها مانند راننده تاکسی‌ها هستند؛ آن‌ها مسیر را

می‌شناسند، اما مقصد را نه.

وارد دانشکده که بشوید، متوجه می‌شوید که خوشبختانه یا بدبختانه مسیر باسواد شدن از فروید می‌گذرد! تا فروید را ندانید، اصطلاحاتش را به کار نبرید و اعتراف نکنید که او یک نابغه تمام‌عیار بوده است، هیچ‌گاه جدی گرفته نخواهید شد. فروید روان‌کاوی را ساخت. تصور مردم از روان‌کاوی این است که علم شناخت وقایع کودکی است؛ علمی که تلاش می‌کند تا بفهمد در کودکی افراد چه اتفاقی افتاده و در امروز آنان چه تأثیری گذاشته است.

هنگام انتخاب رشته حتماً فکر کردید که قرار است بیاید تا «روان» را بشناسید، به مردم کمک کنید و رنگ زندگی آن‌ها را پررنگ کنید؛ البته در این میان حتماً پول خوبی هم به چنگ می‌زنید! از سویی مردم به شما خانم/ آقای «دکتر» می‌گویند. در واقع مطمئن بودید که این انتخاب، یک انتخاب همه‌چیز تمام است و به مردم خیر می‌رسانم، صاحب جایگاه اجتماعی می‌شوم و علاوه‌بر این‌ها در معیشت هم درنمی‌مانم.

اما سوال اینجاست: آیا به رشته‌ای که انتخاب کردید، مطمئن هستید؟ مقصود این است که مطمئنید قرار است

چه چیزی را بخوانید؟ در این متن تلاش می‌کنم تا تصور شما در مورد رشته‌تان را دقیق‌تر کنم.

پیش از اینکه رشته مشاوره را انتخاب کنم و وارد دانشکده روان‌شناسی بشوم، بر اساس شنیده‌ها خیال می‌کردم روان‌شناسان افرادی هستند که به چیزی به نام «روان» معتقدند و مقصود از این مفهوم، چیزی بود که از «بدن» مستقل است، اما در تأثیر و تأثر با آن است. به دلیل اینکه اعتقادهایی به دین داشتم، با خود خیال می‌کردم روان چیزی

شبهه به «روح» است؛ نهایتاً «علمی‌تر»! رفته‌رفته متوجه شدم که روان‌شناسان اعتقادات جالبی دارند؛ آنان به‌هیچ‌وجه «روان» را به معنای آنچه ما تصور می‌کنیم، مطالعه نمی‌کنند. روان آنان همان روح نیست؛ حتی هیچ شباهتی به آن ندارد. روح یک چیز مستقل بود که از بالا به زمین آمد و در کالبد ما قرار گرفت، اما روان یک چیز تماماً «بدنمند» است؛ بدنمند یعنی وابسته به بدن، یعنی برگرفته و برساخته بدن، یعنی اگر اندروین خونت بالا برود، خوشحال می‌شوی!

رفته‌رفته متوجه شدم که روان‌شناسان اعتقادات جالبی دارند؛ آنان به‌هیچ‌وجه «روان» را به معنای آنچه ما تصور می‌کنیم، مطالعه نمی‌کنند. روان آنان همان روح نیست؛ حتی هیچ شباهتی به آن ندارد. روح یک چیز مستقل بود که از بالا به زمین آمد و در کالبد ما قرار گرفت، اما روان یک چیز تماماً «بدنمند» است؛ بدنمند یعنی وابسته به بدن، یعنی برگرفته و برساخته بدن، یعنی اگر اندروین خونت بالا برود، خوشحال می‌شوی!

هم جایی ندارد؛ چراکه ماده‌گرایی مستلزم حذف همه چیزهای غیرمادی است. هر چیز رازآلودی وجود ندارد، چون وجود داشتن نیازمند عینیت است و عینیت نیازمند ماده بودن.

روان‌کاوها (با اینکه به‌شخصه بیش از هر قشری دوستشان دارم) زورگوهای خلاق هستند؛ زورگو به این دلیل که معتقدند ما چیزی به نام ناخودآگاه داریم که خودمان نمی‌توانیم آن را بشناسیم و فقط آناند که می‌فهمند در آن چه می‌گذرد و خلاق به این دلیل که چیزی را بنا نهاده‌اند که از دیگر شاخه‌های علم، زورگوتر است. در اینجا روش علمی به معنای تجربی هم اتقان ندارد. تحلیل شخصیت، ساخته روانکاو است و منحصر به اوست. آن‌ها از هر دانشمند دیگری زورگوتر هستند؛ چراکه تنها زمانی می‌توانید با آنان وارد بحث و گفت‌وگو شوید که روش‌شان را بپذیرید و با زبان خودشان با آنان سخن بگویید.

سیدمهدیار رحیمی | مشاوره ۹۸

طبیعتاً این تصور را اگر غلط نخوانیم، می‌توانیم ناقص یا ناکامل بدانیم. یک لحظه به علم شناخت روان برگردیم، در آنجا قرار بود چیزی را مطالعه کنیم که فارغ از بدن است، اما در آن مؤثر است؛ سپس متوجه شدیم که در روان‌شناسی آن‌قدرها هم روان را نمی‌شناسیم. روان‌کاوی هم به ما این نوید را می‌دهد که روان را بکاود و در آن چیزهایی را بیابد که مسیر زندگی‌مان را تغییر می‌دهند و احیاناً موجب رشد ما نیز می‌شوند. به نظر می‌رسد ما در اینجا بیشتر با پدیده‌ای به نام روان مواجه هستیم؛ چراکه قرار است چیزی به نام روان را بکاویم و این چیز باید جدای از بدن باشد تا ما بتوانیم به صورت منحصر به فرد آن را بکاویم، اما حقیقت باز هم چیز دیگری است؛ روان‌کاوی هم به روان اعتقادی ندارد، ایضاً به روح. در حقیقت او به ناخودآگاه اعتقاد دارد. حتی یکی از همین روان‌کاوان مشهور فرانسوی، ژاک لکان، معتقد است: «خدا ناخودآگاه است.» و این را فرمول صحیح ماده‌گرایی می‌داند؛ بنابراین روح یا روان به آن معنا که ما تصور می‌کنیم، در اینجا



وصیت‌نامه‌ی یک دانشجو

آن شرایط عادت کنید. در آن محیط خاص، خواب و خوراک و هر کار غیردرسی ممنوع است. یک قاعده عمومی وجود دارد که صوت‌ها برای شنیده نشدن ضبط می‌شوند. به شخصه تقریباً هیچ‌وقت به صوت‌های ضبط‌شده گوش نکردم. به گمانم شما هم کلاس‌های ضبط‌شده را هیچ‌وقت نگاه نمی‌کنید؛ پس بهتر است مثل یک بچه خوب سر کلاس حاضر شوید. رمز نمره‌های خوب در فعالیت کلاسی، مطالعه همیشه‌ی در طول ترم و جدی گرفتن شب امتحان است.

ظرفیت‌های بی‌انتهای دانشگاه تهران را هیچ‌کس به شما هدیه نمی‌دهد؛ شما باید خودتان آن‌ها را کشف و استفاده کنید. اگر در ترم آخر تحصیل از وام دانشجویی، ظرفیت‌های پژوهشی، ارتباط‌ها با مجموعه‌های علمی بیرونی، ظرفیت بعضی اساتید در حوزه‌های مورد علاقه، تنوع رشته‌های دیگر و کارهای بین رشته‌ای، تشکل‌های دانشجویی، ظرفیت خاص سیاسی دانشگاه تهران و دوره‌ها و کارگاه‌ها، کهد و دووجهی کردن آگاه شدید، خودتان را سرزنش کنید. مراقب این باشید که هرچا انرژی زیادی هست، احتمال انفجار هم بالاست؛

پس مراقب باشید که تمرکزتان را از دست ندهید و با افراد ناموفق، افسرده، بی‌دغدغه، تنبل و خلاصه کلام ضدانگیزه و موفقیت، ارتباط جدی نگیرید.

ارتباطتان را گسترش دهید؛ به‌ویژه قدر فضای فعالیت‌های اجتماعی مثل تشکل‌های دانشجویی را بدانید. چند اتفاق خوب در یک تشکل برای آدم می‌افتد:

اولاً ارتباط و دوست خوب چیزی نیست که به این سادگی‌ها گیر بیاید. نه دیگر دوره دانشجویی تکرار می‌شود و نه این سن و سال خاص.

ثانیاً تجربه چندین ساله محیط‌های دانشجویی نشان داد

همیشه دانشجویهای بزرگ‌تر، حس بابزرگ بودن دارند، یک‌سری تجربه‌های خوب و بد دارند که دوست دارند آن‌ها را به همه منتقل کنند و مدام به ورودی‌ها بگویند که ای جوان، از من به تو نصیحت. در اینجا من هم چند نصیحت به شما می‌کنم تا خیر دنیا و آخرت را ببرید. سبک زندگی و برنامه‌ریزی‌تان را دانشجویی کنید.

شاید مهم‌ترین تفاوت تکالیف دانشگاه با مدرسه این است که در دانشگاه هیچ‌کس نگران شما نیست و تکالیف اساساً متناسب با هم نیستند. شاید در یک روز دو امتحان و یک تکلیف داشته باشید و نتوانید یک شبه آن را جمع کنید؛

پس اگر عادت دارید که کسی پیگیر کارهایتان باشد یا به‌صورت هفتگی نظم زندگی شما را تأمین کند، احتمالاً ضربه جدی‌ای خواهید خورد.

بنابراین در وهله اول، یکی از مهم‌ترین چیزها این است که خودتان پیگیر باشید و دنبال انگیزه و یا فشار بیرونی نباشید، در عوض برای خود قرارهای روزانه و هفتگی برای پیگیری امور درسی قرار بدهید و به‌هیچ‌وجه از آن تخلف نکنید.

شجاع باشید و از قبول کردن تکالیف سخت نترسید؛ مثلاً لازم نیست تافل داشته باشید تا یک مقاله

را به زبان خارجی بخوانید و آن را بفهمید، مهم این است که در دل چالش یا تکالیف سخت بتوانید چیزهایی مثل زبان و یا مهارت‌های پژوهشی یاد بگیرید.

اغلب بچه‌هایی که برای کنکور ارشد برنامه‌ریزی می‌کنند، یک سال دیرتر وارد ارشد می‌شوند؛ پس بهتر است در رابطه با قبولی استعداد درخشان در ارشد اطلاعات کسب کنید؛ هرچند با کنکور می‌توانید یک دور، کل دروس کارشناسی را مرور کنید.

کلاس‌های مجازی را جدی بگیرید و خود را نسبت به یک محیط و شرایط خاص حضور در کلاس شرطی کنید و به

ظرفیت‌های بی‌انتهای دانشگاه تهران را هیچ‌کس به شما هدیه نمی‌دهد؛ شما باید خودتان آن‌ها را کشف و استفاده کنید. اگر در ترم آخر تحصیل از وام دانشجویی، ظرفیت‌های پژوهشی، ارتباط‌ها با مجموعه‌های علمی بیرونی، ظرفیت بعضی اساتید در حوزه‌های مورد علاقه، تنوع رشته‌های دیگر و کارهای بین رشته‌ای، تشکل‌های دانشجویی، ظرفیت خاص سیاسی دانشگاه تهران و دوره‌ها و کارگاه‌ها، کهد و دووجهی کردن آگاه شدید، خودتان را سرزنش کنید.

درد و دل‌های یک جوان در کشمکش استقلال و وابستگی، دل بستن‌ها و دل بریدن‌ها، بالا و پایین‌های درس و مشق و دخل و خرج، آغوش گرم امام همیشه امن‌ترین پناهگاه است. اگر از قدیمی‌ترها پرسید، حتماً بغض‌هایی از خاطرات غیرقابل وصف برایتان دارند؛ از لحظات ناب زندگی، اعتکاف مسجد دانشگاه تهران و شلمچه و طلاییه و اردوهای زیارتی و معرفتی در جوار امام رئوف.

دانشگاه تهران را فرصت ویژه‌ای برای رشد معنویت و تربیت اخلاقی خود ببینیم؛ چراکه پشت این نیمکت‌ها افرادی مثل شهید دقایقی و... نشستند.

علی افشاری‌مهر | ارشد روان‌شناسی شناختی

که رشدهای تک‌بعدی، اغلب زمینه مشکلات و عدم موفقیت‌های شغلی را به همراه دارند. محیط تشکل، ظرفیت فوق‌العاده‌ای برای رشد مهارت‌های نرم و هوش عاطفی-هیجانی ماست؛ چیزی که چه در محیط خانواده و چه در محیط کسب و کار، تضمین‌کننده موفقیت شماست.

به دانشگاه تهرانی بودنتان غره نشوید. در محیط تحصیل و کار، ارزش واقعی را مؤلفه‌های متعددی تعیین می‌کنند؛ مثلاً آمار ورودی‌های ارشد و دکتری دانشگاه‌های برتر تهران، اغلب از سایر دانشگاه‌هاست. تا می‌توانید مهارت‌های نرم خود را بالا ببرید. برند دانشگاه تهران در کنار یک مجموعه قابلیت‌های جذاب، مفید خواهد بود و الا چیزی جز یک افسوس در استفاده نکردن از نعمت دانشگاه تهران برای شما باقی نخواهد ماند.

در آخر چیزی را می‌گویم، هرطور دوست داشتید قضاوت کنید. ارتباط قلبی با خدا و امام زمان را جدی بگیرید. اگر برای یک آینده سالم برنامه دارید، به هر نیازی، به هنگام و به تناسب پاسخ دهید. برای تمام



آگهی تقاضای یخچال (جهت دفع آتشِ دل)

الا ای طوطی گویای احوال
 بگو از اول قصه یکی بود
 بگو هر سال جان کنده در درس
 بگو از اضطراب نمره‌هایی
 میان زنگ جبر و زنگ شیمی
 بگو طوطی ولیکن ضیق وقت است
 بگو کنکور را در غصه دادیم
 دم حوزه به جای کیک و ساندیس
 که حتی با وجود این شرایط
 پسرخالات شده شاگرد اول
 عموزاده‌ات شده سر تیر اخبار
 خلاصه قصه کنکور ما را
 اگرچه آخرش ما هم رسیدیم
 بگو از بخت ما ای دوست، دارد
 مجازی شد کلاس و درس و تدریس
 نمی‌دانم چرا یک‌باره ما را
 فضای گوشی و لپ‌تاپ‌ها را
 چه ساعاتی که ما بودیم و استاد
 هنوزم حال داری تا بگویی؟
 بگو از جانب ما با خداوند
 جهنم کرده آدم، عالمش را
 تمام روز را در غصه غرقیم
 بگو از حال دانشجوی بدحال
 که آموزش شکستش داد و شد لال
 بگو جان نه، که گورستان امیال
 که چون سایه تو را می‌کرد دنبال
 بگو از آرزوی زنگ فوتبال
 بگو از ماجرای تلخ آن سال
 به‌رغم هرچه قال و هرچه قیقال
 فقط با ماسک از ما گشت اجلال
 سر یک رتبه در خانه است جنجال
 فلان همسایه شد ممتاز امسال
 تو اما بی‌لیاقت، پست حمال
 حکایت‌ها کند صد مرد نقال
 به دانشگاه خوش‌رنگ و خط و خال
 رسیدن‌هایمان هم سخت اشکال
 امان از طالع نحس و از اقبال
 صدا کردند بومی دیجیتال
 هزاران فایل درسی کرد اشغال
 ولی مابینمان قطعی سیگنال
 جناب طوطی گویای احوال
 ببخشاید به لطفش نقص اعمال
 خدایا لا اقل بفرست یخچال
 مگر از دست تو گردیم خوشحال

من را چه به سیاست!؟

در حال حاضر در این مرحله از زندگیمان، آن چیز که باید بعد از تحصیل علم در صدر فعالیت‌های دانشجویی قرار بگیرد، ارتقای فکری دانشجو در زمینه فرهنگ و سیاست است.

- قضیه راسیاسی‌اش نکن! اصلاً چرا سیاست؟

کشوری که جوانانش سیاسی نباشند، اصلاً در باغ مسائل سیاسی نیستند، مسائل سیاسی دنیا را نمی‌فهمند و به تبع آن، جریان‌های سیاسی دنیا را هم نمی‌شناسند و در نتیجه، تحلیل درست و بینش کارآمدی در این زمینه نخواهند داشت.

- خب نداشته باشند. داشتن یا نداشتن تحلیل سیاسی چه تفاوتی به حال ما می‌کند؟

اگر این‌گونه نباشد، به نظرت چنین کشوری می‌تواند بر دوش مردم، حکومت، حرکت، مبارزه و جهاد کند؟

- خب بله می‌شود.

بله، اگر حکومت استبدادی باشد، می‌شود.

حکومت‌های مستبد

دنیا، صرفه و نفعشان

به این است که مردم

سیاسی نباشند و درک،

تحلیل و شعور سیاسی

نداشته باشند؛ اما

حکومتی که می‌خواهد

به دست مردم کارهای

بزرگی انجام دهد و

نظام را با قدرت بی‌پایان

مردم به سرمنزل مقصود

برساند و اصلاً مردم را

همه‌چیز نظام می‌داند،

مگر می‌شود مردمش

و بالاخص، جوانان و

دانشجویانش سیاسی

نباشند؟ عالم‌ترین

عالم‌ها و دانشمندترین

دانشمندا هم اگر مغز

و فهم سیاسی نداشته

در دنیای امروز هر لحظه در یک چشم بر هم زدن، رویدادی جدید ما را غافلگیر می‌کند و شبیخونی به انزوای ذهنمان می‌زند و حتی گاهی این مسائل همچون خوره به جان آدم می‌افتند و اصرار عجیبی بر فراموش نشدن می‌کنند. شاید اصلاً نباید از خاطرمان بروند و یا بهتر است بگوییم نباید از صفحه حافظه‌مان فراموش شوند.

نمی‌دانی که باید به کدام سمت بروی، چه چیزی را اولویت قرار دهی، نسبت به کدام مسائل بی‌تفاوت باشی و نسبت به کدام یک واکنش نشان دهی، اصلاً حق کدام است و باطل کدام، چه کسی راست می‌گوید و چه کسی دروغ و هزاران اما و اگر و پرسش‌های درگیرکننده دیگر...

سکوی اول قهرمانی درگیری‌های ذهنی تعلق می‌گیرد به سنین جوانی! هر چه باشد بالأخره به

قول معروف جوانی

دوره پرهیا هو و

پرچنب و جوشی است

و فرد جوان به اصطلاح

«کله‌اش باد دارد!»

جوانی که از یادگیرنده

دانش به جست‌وجوگر

دانش تبدیل شده،

دغدغه‌مند و پرسشگر

است؛ می‌خواهد

بداند، بشنود، مطالبه

کند، پرسد، مطلع شود

و قانع شود.

اما به نظر تان مسیر

درست رسیدن به

خواسته‌هایش را پیدا

کرده است و می‌داند

که چگونه باید هیاهو

و شلوغی‌های ذهنش

را ساکت کند و باد

کله‌اش را بخواباند؟



بگیرند که دچار فقر فهم سیاسی‌اند و نمی‌توانند امواج سیاسی و دوست و دشمن را به‌خوبی از هم تشخیص و تمییز دهند.

اما فضای سیاسی، سراسر جدال، تخریب و کشمکش است؛ گاهی اوضاعی رخ می‌دهد و صحبت‌هایی رد و بدل می‌شود که اصلاً در شأن سطح علمی و فرهنگی دانشگاه و دانشجویان نیست.

بین سیاسی بودن و سیاسی کاری فرق است. وقتی می‌گوییم دانشجویان سیاسی باشند، به این معناست که آن‌ها به عنوان افراد جامعه، خود را نسبت به مسائلی که بر سرنوشت کشورشان اثر می‌گذارد، برکنار و جدا

نبینند، اما سیاسی کاری یعنی کسی که درباره‌ی مسائل سیاسی اظهارنظر می‌کند، هدفش دنبال کردن، کشف و بیان حقیقت نباشد؛ بلکه هدف یا نشر اکاذیب باشد یا یک نفر مورد تهاجم غیرمنطقی قرار بگیرد و یا با مغلطه‌کاری سعی در متشنج کردن اوضاع و محیط مباحثه‌ی سالم داشته باشد. - در موردش فکر می‌کنم، اما قول



نمی‌دهم.
تو کجای این نبرد ایستاده‌ای؟

مینا جوادی، ساجده قاسمی
علوم تربیتی ۹۹

باشند، دشمن آن‌ها را با یک آبنبات ترش جذب کرده و در راستای پیشبرد اهداف خود به بند می‌کشد. دانشجویی که نفهمد در دنیای پیرامونش چه می‌گذرد، دانشجوی و مردم زمان خودش نیست. دانشجوی باید احساس و درک سیاسی داشته باشد و تحلیل سیاسی ارائه دهد؛ حتی اگر تحلیل خلاف واقع ارائه داده باشد. اگر به قضایای تاریخ اسلام رجوع کنیم، به راحتی خواهیم فهمید چیزی که امام حسن مجتبی (ع) را شکست داد، نبود تحلیل سیاسی مردمان آن زمانه بود و یا چیزی که فتنه‌ی خوارج را به وجود آورد و امیرالمومنین (ع) را آن‌گونه تحت فشار قرار داد و مظلومانه به انزوا

کشانید، فقدان تحلیل سیاسی در مردم آن زمانه بود. دشمن یک شایعه می‌ساخت و پرت می‌کرد وسط میدان و این شایعه به سرعت همانند طاعون در کوتاه‌ترین زمان، دهان به دهان در همه جا پخش می‌شد و اکثریت، آن را باور و قبول می‌کردند. درحالی که اگر دانش و تحلیل سیاسی داشتند، شایعه‌ی دشمن به سان برف و یخی در زیر

آفتاب، خشی و بی‌اثر می‌شد؛ و گرنه نمی‌شود گفت که همه‌ی مردمان آن زمان بی‌دین بودند.

- خب این‌ها قبول. گیریم که ما آمدیم و وارد این کارزار شدیم و بینش سیاسی کسب کردیم و حتی چندتا تحلیل سیاسی هم ارائه دادیم، آخرش که چه؟ هدف اصلی فعالیت‌های سیاسی دانشجویان، ارتقای سطح تحلیل و بینش سیاسی آن‌ها و در نتیجه، پیدا کردن مهارت‌های لازم برای اداره‌ی کشور و قبول مسئولیت‌های حساس در آینده و به‌طور کل، کسب توانایی و دانش لازم برای اثرگذاری مثبت در کشور است؛ اگر بخواهم خودمانی‌تر بگویم، پناه بر خدا از آن روز که کسانی مسئولیت‌هایی در کشور بر عهده

اربعین؛ طلّیحه دورانی جدید

است! یعنی به قول ریاضی‌دان‌ها رابطه‌شان معکوس است. این است که در هر جا این جنس گفتارها و رفتارهایی که مثال زده شد، گسترش پیدا کند، جا برای موضوعاتی مثل آنچه در عنوان آمده است، تنگ خواهد شد؛ چه بسا آن را از بین ببرد و این اتفاق شوم آن قدر هم از ما دور نیست. از طرفی هر نگرش و بینشی که عمومی شود و گسترش یابد، می‌تواند «دوران جدیدی» را در عالم پدید آورد؛ پس آیا نمی‌شود عکس اتفاقی که در حال رخ دادن است را هم فرض کرد؟ اینکه هر چه ما بیشتر مثل اربعین و اربعینی‌ها زندگی کنیم، جا برای چنین نگرش‌ها و تجویزاتی که بین انسان و حیوان تفاوتی جز زیرکی برای اکتساب منفعت قائل نیستند، کمتر خواهد شد.

این روزها حال و هوای خیلی‌ها اربعینی است، یک عده توانستند امسال را مشرف شوند که خدا پشت و پناهشان باشد، خیلی‌ها هم که نتوانستند ان‌شاءالله از دعای زائران بهره‌مند شوند و اجر زیارت نصیبشان گردد. اما دربارهٔ اربعین آنچه لازم است که به عنوان قشر دانشجو و احتمالاً متفکر جامعه، کمی بیشتر از دیگران درباره‌اش فکر کنیم، نه این جاماندگی و فراق دردناک یا برای بعضی شوق وصال - که البته در جای خود مهم است - بلکه دیدن این اتفاق عظیم مجتمع‌کنندهٔ قلوب مومنین، به عنوان یک امر نوین در عرصهٔ نگرش ما به انسان و جهان است؛ نگرشی دقیقاً مقابل منفعت‌خواهی که سرتاسر جهان ما را فرا گرفته و همه چیز را بر مبنای آن

حدود ۲۵۰ سال پیش، کسی که او را به عنوان «پدر علم اقتصاد مدرن» می‌شناسند و هنوز نظریاتش را در دبیرستان و دانشگاه تدریس می‌کنند، چیزی با این مضمون گفت: «لازمهٔ رسیدن هر کس به نفع خودش این است که همهٔ جامعه به فکر منافع خودش باشند.» این از همان جنس حرف‌ها بود که از آن عرضه، تقاضا، خودتنظیم‌گری بازار، انواع قانون‌ها و اصول دیگر بیرون آمدند و بر علم اقتصاد امروز اثر گذاشتند. با وجود اینکه شاید کمی باورش سخت باشد، اما از شواهد این طور برمی‌آید که این جمله بر واقعیت موجود کم اثر نگذاشته است، و گرنه از چه زمانی این تفکر منفعت‌خواهانه تا این حد حتی بین عموم مردم گسترده شده بود؟! مثالش اینکه خیلی از ما با مفاهیمی نظیر زیرکی در کسب و کار، کلاه خود را چسبیدن و... برخورد کرده‌ایم یا بعضاً با آن‌ها زیسته‌ایم. در مواردی هم که پارافراتر گذاشته

و سخن از حرمت «چراغی که به خانه روست، به مسجد حرام است» گفته‌ایم، دیگر در لزوم اولویت داشتن کامل منفعت خود فتوایش را هم داده‌ایم.

اگر تا الان برایتان سؤال نشده است که چرا عنوان متن و بند اول آن، تا این حد از هم دور به نظر می‌رسند، پیشنهاد می‌کنم بار دیگر نگاهی به عنوان بیندازید.

حال به شما می‌گویم که اتفاقاً این دو خیلی به یکدیگر ربط دارند، منتها ربطشان از جنس بی‌ربطی



می شود بدون دنبال کردن منفعت به نفعی رسید؟ مگر می شود همه از نفعشان بگذرند و کسی هم ضرری نکند؟ خب حالا که شده است! اگر در امکان رخ دادن چنین وضعی شک داریم، خوب است به عنوان شیعیان حضرت صاحب الزمان (عج) درباره روایات مربوط به عصر ظهور حضرت پیرسیم و ببینیم چه اوصافی برشمرده شده است. بیاییم به جای تعجب خشک و خالی، در این باره اندیشه کنیم و مثل خیلی ها که انگار چشمانشان را با خاک پر کرده اند، نباشیم. می توان با بهت به این پدیده جدید و به حق بهت آور نگریست و با همان تعجب درباره اش فکر کرد؛ درباره این سوال: «آیا این امر عظیم طلّیحه دورانی جدید، با سبک زندگی جدید، اقتصادی جدید، اجتماعی جدید و انواع پدیده های جدید است؟»

محمدامین زارع | روان شناسی ۹۷

بنا می کنند (احتمالاً اگر کمی بیندیشیم، می بینیم که ما هم چنین می کنیم). این نگرش جدید و متفاوت را از لحظه به لحظه پیاده روی اربعین می توان دید؛ البته نه با هر چشمی، هر کس باید در حد خود چشم دلش باز باشد. از مرز عراق تا خود کربلا، این جمله نه مکتوب بر صفحات کاغذ، بلکه مکتوب بر جان انسان ها و تک تک موکب ها و منازل است: «همه از نفع خودشان می گذرند و همه هم به نفعشان می رسند.»

این جمله آن حرفی است که به قول دانشمندان «مدعای اصلی متن» است. شاید باور کردنش برای ما سخت باشد و حتی به قول معروف «مغزمان هم سوت بکشد»، اما غیرعادی بودن هیچ وقت دلیل بر غلط بودن نبود و نیست. این جمله را در یک کلمه می توان معنا داد: «ایثار». آن هم نه ایثار به عنوان یک اتفاق متفاوت و استثنایی، بلکه به عنوان رویه ای برای زندگی و البته برای مدتی طولانی؛ از مدت ها پیش از اربعین! لابد ما که عادت نداریم، از همان اول می گوئیم که مگر



بسیج^۱ } نهال پیرما معرفی برنامه‌های بسیج

۱. بسیج، ساختگی کارها و کارسازی‌ها. آماده شدن برای کار

نهال پیر ما

مردم باید به خانه‌هایشان بروند و صبر کنند تا ما کشور را به توسعه برسانیم؛ غافل از اینکه راه پیشرفت یک ملت، مگر از طی طریق جوشش آحاد مردم پیش نمی‌رود. جمهور باید محور کلان تمامی امور و تنظیم‌کننده رفتار حاکمیت باشند و بازتاب چنین معانی نابی از حق ملت در دانشگاه، بسیج دانشجویی است؛ تشکلی که با پاسداری از ارزش‌های عمیق و انسانی انقلاب ۵۷، تخطی هیچ‌یک از ارکان کشوری و لشکری را در مواجهه با آن‌ها پذیرا نیست. هر آنکه عناصر کلیدی انقلاب اعم از استقلال، آزادی و جمهوریت به کناری رانده شده، بسیج دانشجویی همچون علمی بلندبالا، مهجوریت آن‌ها را فریاد زده است.

پس پیر ما مأموریت سختی را بر روی دوش این دانشجویان مبارز گذاشته است. حال احقاق شعار «جنگ، جنگ تا رفع فتنه از عالم»، قوت بازوی مجاهدانی را می‌طلبد که عرصه را در نهاد دانشگاه و در برابر هرگونه عنصر ناهمگن با ارزش‌ها می‌بینند. همان‌گونه که امام گفت، ما هرگز از یاد نمی‌بریم که «مظلومین همیشه تاریخ، محرومان و پابرهنگانیم. ما غیر از خدا کسی را نداریم و اگر هزاربار، قطعه‌قطعه شویم، دست از مبارزه با ظالم بر نمی‌داریم... امروز جنگ حق و باطل، جنگ فقر و غنا، جنگ استضعاف و استکبار و جنگ پابرهنگها و مرفهین بی‌درد شروع شده است.» بسم‌الله؛ ما کجای این نبرد ایستاده‌ایم؟

امیرمهدی عبدی | مشاوره ۹۸

پیر ما باغبانی را خوب می‌دانست؛ از اولین دمی که پنجه‌های دیو و ددان، غنچه‌های نوشکفته‌اش را خستند، از هر نفسش، هزاران گل را قلمه می‌زد. هر ساقه‌ای که می‌شکست، ریشه‌ای نو در خاک می‌دوید. سقوط هر گلبرگ، موعد سلام سرخ دیگری بود. چنین بود که در هم پیچیدن دستان باغ، پرچین امن سلامت را به ارمغان آورد. باغچه داشت قوی می‌شد، اما پیر آهنگ سفر کرده بود و موی عذار میراثش تازه سبز شده بود؛ پس باز هم چنگی بر خاک زد و نفس کارگوش مشغول شد. چندین نهال جدید نشانند و قبا بر دوش قصد راه کرد، اما پیش از رفتن دستی بر سر یکی از نهال‌ها کشید. عطر درخت، او را به یاد بوی بهار وصل و طراوت یقین می‌انداخت. خون شهدا را جاری در آوندهایش می‌دید. برگ‌هایش برای او، آینه توأمان پابرهنگی، گمنامی و عزت بود. باغبان همیشه آرزو داشت که با میوه‌های این درخت محشور شود؛ پس مستی از خاک آن برگرفت و در کشکول ریخت، چیزهایی در گوش نهال گفت و رفت.

حال درخت بسیج، استوارتر از همیشه ایستاده است؛ درختی که ریشه‌اش با عمیق‌ترین بنیان‌های مبارزه و جهاد خستگی‌ناپذیر گره خورده و هر خراش پوسته‌اش، خبر از حادثه‌ای صعب می‌دهد. درست پس از رحلت امام و پایان جنگ، زمانی که شعار توسعه و سازندگی پس از هشت سال دفاع مقدس در دستور کار قرار گرفت، ابتکار ایشان نمود حقیقی خود را نشان داد. کسانی که داعیه توسعه اقتصادی داشتند، مدعی بودند که باید کار را به دست متخصص‌ها سپرد؛ متخصصانی که برآمده از مسیر نظام‌های دانشگاهی ایران و جهان هستند. حال بسیجیان و

معرفی برنامه‌های بسیج

نیمه‌ی دیگرم

ارسال متن‌های جمع‌بندی و خلاصه از مطالعات و در نهایت، برگزاری هفت جلسه آفلاین با موضوعات زوجیت، ملاک سن، ملاک ظاهر و زیبایی، ملاک اقتصاد و اشتغال، ملاک انس و عشق، راه‌های شناخت و مصاحبه آشنایی با حضور دکتر حمید حبشی، روان‌شناس و مشاور خانواده، پیگیری شد. در این طرح تلاشمان بر این بود که ملاک‌های مناسب انتخاب همسر برای تشکیل خانواده سالم را به افراد معرفی کنیم تا به آن‌ها چارچوبی برای تصمیم‌گیری در مورد همسر آینده‌شان ارائه دهیم. افراد در وهله اول باید با شناخت دقیق خود و بعد شناخت این معیارها و اولویت دادن به آن‌ها، فرد موردنظر را ارزیابی و در صورت تناسب بالا با خود، او را برای همراهی در مسیر زندگی مشترک انتخاب کنند.

صدرنا

۱۹ فروردین، سالگرد شهادت شهید صدر و خواهر بزرگوارشان، بنت‌الهدی صدر است. بسیج دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی سعی داشت به مناسبت ایام شهادت در قالب چهار برنامه، شهید صدر را از آن خود کند؛ از آن خود کردن یعنی چه؟ یعنی شهید صدر را از زاویه نیاز خود و مرتبط با مسائل و دغدغه‌های خود مطرح کنیم و او را از فردی که سال‌ها از شهادتش می‌گذرد، به فردی که به‌طور زنده به سوالات دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی پاسخ می‌دهد، تبدیل کنیم.

پرداختن حتی به یکی از جنبه‌های چنین شخصیت دارای ابعاد مختلف علمی مانند بُعد اقتصادی، فقهی و... در قالب چند برنامه دشوار است؛ لذا اسم برنامه «صدرنا» بود، یعنی صدر ما. این سلسله برنامه سعی داشت هم به مباحث بنیادین علمی مانند مبنا و روش علم و رابطه دین و تجربه بشری بپردازد و هم به‌طور خاص تر ظرفیت‌های روان‌شناختی نظریه شهید صدر و ارتباط آن با حاکمیت و سیاست را مورد توجه خود قرار دهد. در آخر، بُعد سیاسی استاد شهید و رابطه مرجعیت و سیاست در سیره علمی و عملی ایشان بررسی شد.

سعادت بشر در گروهی ساخت جامعه سالم و سلامت جامعه در گروهی ساخت خانواده سالم است. خانواده سالم زمانی شکل می‌گیرد که ازدواج سالم اتفاق افتاده باشد. برای به ثمر نشستن چنین ازدواجی، زن و مرد باید شناخت درست و کافی از یکدیگر داشته باشند. همچنین قبل از شناخت یکدیگر، هر یک از طرفین باید به شناخت کامل از خود رسیده باشد تا بتواند تناسب‌های بین خود و فرد موردنظر را شناسایی کند. یکی از دلایل اصلی آمار بالا و نگران‌کننده طلاق در کشور - به ویژه طلاق‌هایی که یک سال پس از ازدواج به ثبت رسیده‌اند - پی بردن زوجین به عدم تناسب با یکدیگر است. تناسب یا عدم تناسب زوجین باید در چند محور رخ بدهد. این محورها به همراه اولویت و اهمیت آن‌ها باید انحصاراً برای هر فرد مشخص شوند تا فرد از سردرگمی نجات یابد. بسیاری از افراد، این محورها را نمی‌شناسند و از لزوم کفویت و همسویی طرفین ازدواج در این محورها باخبر نیستند. همین امر باعث می‌شود بدون آگاهی وارد زندگی مشترک شوند و اختلافات و عدم آرامش را تجربه کنند. برای پیشگیری از این نتایج ناگوار در کشور، معاونت فرهنگی بسیج دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران در سال گذشته به عنوان طرح سالانه، مسئله ملاک‌های مناسب انتخاب همسر برای تشکیل خانواده سالم را پی گرفت تا با توضیح ملاک‌ها و همچنین نحوه شناخت آن‌ها در طرف مقابل، ازدواج همراه با آگاهی برای افراد تبیین شود، زندگی مشترک سرشار از تعهد و رضایت که دو ویژگی اصلی خانواده سالم است، برای افراد به ارمغان آید و جامعه کمتر با آسیب‌هایی نظیر طلاق روبه‌رو شود. در این طرح از منابعی نظیر کتاب «نیمه دیگرم» نوشته محسن عباسی ولدی، کتاب «خانواده به سبک ساخت یک جلسه مطول مطوی در محضر مقام معظم رهبری» و کتاب «آموزش پیش از ازدواج» نوشته مهدی میرمحمدصادقی استفاده شد. این طرح با عنوان «نیمه دیگرم» در قالب‌های ارسال سؤال در گروه‌ها برای برانگیختن حس کنجکاوی مخاطب، ارسال بخش‌هایی از صوت سخنرانی‌های مرتبط با موضوع، ارسال عکس‌نوشته از کتاب نیمه دیگرم،

مداخلات خانوادگی

«کهن ترین و ریشه‌ای ترین نهاد بشری، نهاد خانواده است. خانواده در عصر حاضر با مسائل و چالش‌های متعددی روبه‌روست. علم روان‌شناسی و مشاوره از جمله علمی هستند که می‌توانند این مسائل را از منظر خود، یعنی نگاه روان‌شناختی مورد مطالعه قرار دهند. در سلسله جلسات مداخله خانوادگی قصد داریم تا خانواده را از سه منظر علوم انسانی مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم: خانواده در جامعه و فرهنگ، خانواده و نظام حقوقی، خانواده و کلینیک.» این نخستین متنی بود که با هشتگ پنج‌شنبه‌های مداخلاتی منتشر شد. در این برنامه، بسیج دانشجویی به سراغ دغدغه همیشه دانشجویان، یعنی مشاوره خانواده رفت.

آنچه در دانشگاه در مورد خانواده می‌آموزیم، منحصر به نگاه روان‌شناختی است؛ گویی روان‌شناسان بهترین افرادی هستند که می‌توانند در مورد خانواده صحبت کنند، اما آیا سایر رشته‌های علوم انسانی، ظرفیت تکمیل یا تدقیق نگاه‌های روان‌شناختی را ندارند؟ پاسخ به این پرسش از دل تجربه کردن حرف‌های کسانی بود که خانواده را نه تنها از منظر روان‌شناختی دیده‌اند، بلکه عینک‌های متفاوتی را نیز بر چشم نهاده‌اند؛ عینک فرهنگی، عینک حقوقی و در نهایت عینک بالینی! این پروژه با هدف آشنا کردن مخاطبین با سویه‌های متفاوت خانواده برگزار شد. مخاطبین ما منحصر به دانشجویان دانشکده روان‌شناسی نبودند و از دانشکده‌ها و حتی دانشگاه‌های دیگر نیز مداخله خانوادگی را دنبال می‌کردند. نظرسنجی‌هایی که از مخاطبین انجام شد، نشان می‌دهد که این برنامه تا حد خوبی انتظارات آن‌ها را برآورده کرده است.

در این جلسات به اکثر موضوعات مربوط به خانواده از جمله سقط جنین، مسئله جمعیت، حق زن و مرد در خانواده، تأثیر فرهنگ‌های متفاوت بر خانواده‌ها و... پرداختیم. صوت این جلسات در کانال بسیج دانشجویی قابل دسترسی است و کافی است عبارت «پنج‌شنبه‌های مداخلاتی» را در کانال جست‌وجو کنید.

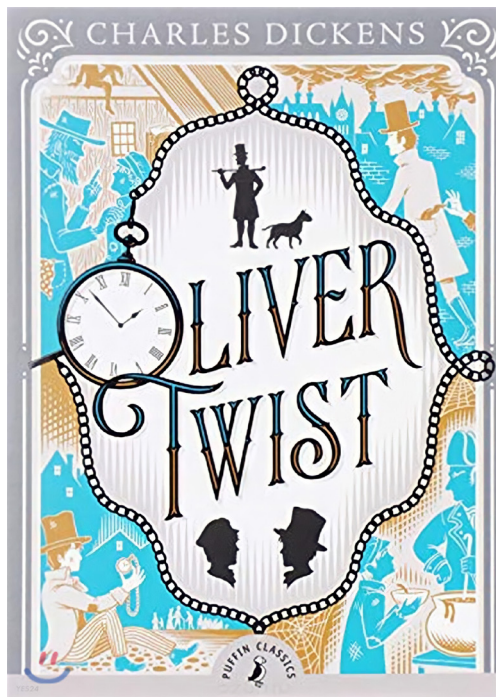
حلقه‌ی رمان خوانی

می‌توانی مانند «آلیس»، سر در لانه خرگوش کنی و پای خیالت تا انتهای دنیای «ملکه سرخ» بروی یا مشت‌هایت را همراه با انقلاب خونین فرانسه گره کنی و آرمان آزادی را همراه با «بینوایان» فریاد بزنی. همراه «هاکلبری فین» طول «می‌سی‌سی‌پی» را سفر کنی و یا گرسنه و تشنه، در گوشه‌ای از نوانخانه‌های سرد و نمور لندن به خواب بروی. خاصیت رمان همین است؛ پنجره‌ای رو به جهان جدیدی است که نویسنده آن را خلق کرده و در لابه‌لای سطرهای کتاب به جا گذاشته. ما از پشت این پنجره نه تنها به تماشای داستان می‌نشینیم، بلکه با تمامی درد و رنج‌های قصه هم همراه می‌شویم. پینه‌های روی داستان ماهیگیر «پیرمرد و دریا» را لمس می‌کنیم و در بازی عشق و سیاست «چشم‌هایش» غرق می‌شویم.

اما آیا این تمام چیزی است که از دنیای رنگارنگ داستان‌ها نصیبمان می‌شود؟ آیا می‌توان با کندوکاو در واقعیت‌های جهان رمان، به بازشناسی عناصر زندگی خودمان از دریچه و زاویه دید مردم قصه پرداخت؟ تلاش برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها، منجر به برنامه‌ای با نام «حلقه رمان خوانی» شد. در این حلقه ما تلاش می‌کردیم تا با کمک اساتید، علاوه بر خواندن هماهنگ و هم‌زمان کتاب، به شناختی ثانوی از آنچه در داستان رخ می‌دهد، دست یابیم.

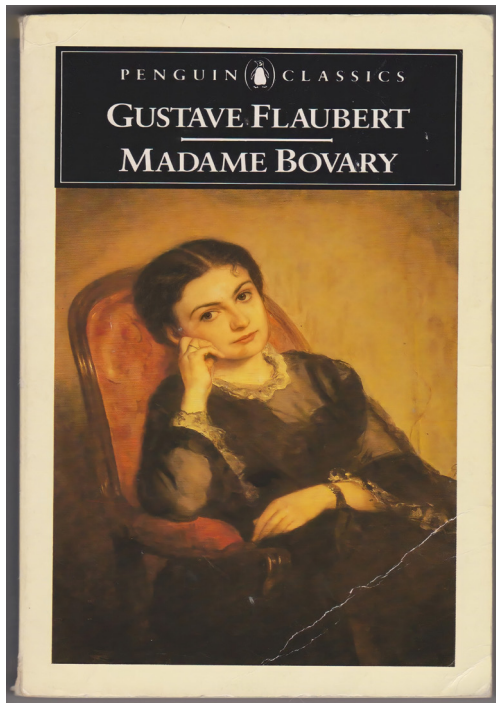
در رمان «الیور توئیست»، محل نزاع را دقیقاً همان چیزی قرار دادیم که «جعبه آشفستگی» داستان بود؛ چالش فقر و غنا! پس از چشیدن آوارگی، سردرگمی و تمام فلاکت‌هایی که بر سر الیور آمده بود، باید می‌فهمیدیم که کار از کجا می‌لنگد؛ پس در خدمت آقای امیر خراسانی بودیم و ایشان درک روشنی از اینکه چگونه سرمایه‌داری به بلعیدن هر آنچه از انسانیت می‌شناسیم مشغول است، برایمان ایجاد کرد. از «سرمایه‌داری متقدم» تا «سرمایه‌داری خیره‌ای»، اصل رقابت و فرسایش انسان در محیط این چنینی زندگی هم سخن گفتیم.

پس از آن نوبت «مادام بوواری» بود؛ داستان دختری بلندپرواز و روستایی که پس از ازدواج با یک پزشک، خود را در تعامل با عناصر طبقه بورژوا و جذابیت‌های



پنهان آن می‌بیند. شکاف واقعیت‌های زندگی مادام بوواری و آرزوهای بزرگش، افتادن در دام عشقی ممنوعه را به ارمغان آورد؛ عشقی که زندگی رنج‌آور او را با چالش‌های بیشتری روبه‌رو کرد. ذیل گفت‌وگوهایمان در این رمان هم، جناب نادر سهرابی راهنمایمان بود. تلاش ایشان این بود تا علاوه بر شناخت عناصر داستان و محیط جذاب رمان، به بُعد نمادشناسانه و اسطوره‌شناسانه داستان هم وارد شویم؛ این بخش، روایتی از شکسته شدن مرزهای مردانه توسط زنانگی را به نمایش می‌گذاشت.

قدرت داستان همین است؛ می‌تواند همان‌طور که کتاب را در دست گرفته‌اید و صفحاتش را ورق می‌زنید، دست شما را از روی پله‌های سرد یک ساختمان در آمریکای شمالی بگیرد و به پشت یک اژدها در دورترین نقاط چین ببرد، اما شما هم قدرتان در برابر قصه‌ها را دست کم نگیرید؛ با واکاوی و ذهن پویایتان جهان داستان‌ها را بازشناسی کنید و پلی از واقعیت به دنیای خیال بزنید. کسی چه می‌داند، شاید باز هم در چنین سفری همراه هم بودیم.

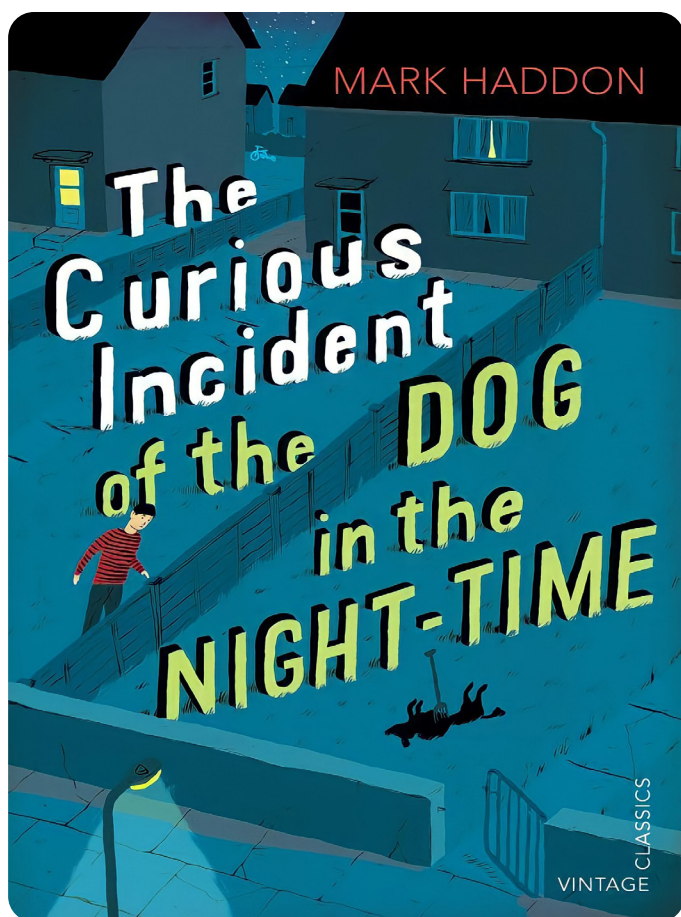




معرفی کتاب

ماجرای عجیب سگی در شب

یک نظریهٔ نانوشته وجود دارد که می‌گوید کتاب‌هایی که اسم‌های طولانی‌تری دارند، کتاب‌های جذاب‌تری هستند. «ماجرای عجیب سگی در شب» نیز از همین ابتدا با عنوان خاص پنج کلمه‌ای خود، هنجارشکنی را آغاز می‌کند. در این کتاب قرار نیست ماجراهای عجیب هری پاتر یا سگی شبیه سگ ولگرد صادق هدایت را بخوانید؛ بلکه مارک هادون، نویسندهٔ آمریکایی کتاب ماجرای عجیب سگی در شب، قرار است برایمان از چشم پسر نوجوانی به نام کریستوفر، جهانی منطقی و دوست‌داشتنی را روایت کند؛ ماجرای روان و پرکشش که هرگز دلتان نمی‌خواهد تا وقتی که تمامش نکرده‌اید، آن را کنار بگذارید. کریستوفر، شخصیت اصلی داستان، مبتلا به اوتیسم است و دنیای خاص خود را دارد. او علاقه‌مند به ریاضی است و جهان را با قانون‌های ریاضی معنا می‌کند.



مارک هادون تلاش دارد تا به‌صورت ناخودآگاه، همذات‌پنداری‌ای میان مخاطب و دانش‌آموزی مبتلا به خوددرماندگی ایجاد کند و به همین جهت، این کتاب می‌تواند یاری‌رسان مریبان و معلمانی باشد که با این کودکان و نوجوانان سر و کار دارند. در این داستان، کشمکش‌های ایجادشده در خانوادهٔ کریستوفر به‌خوبی به تصویر کشیده می‌شود و می‌توان از آن به عنوان نمونه‌ای از چالش‌ها و مشکلات یک خانوادهٔ دارای نوجوان اوتیستیک یاد کرد.

داستان کتاب از مرگ سگی آغاز می‌شود که کریستوفر علاقهٔ زیادی به او دارد و به همین سبب، در پی آن است تا عامل قتل سگ را بیابد، اما در این میان موارد دیگری آشکار می‌شود و او درگیر مسائل تازه‌ای می‌شود.

این کتاب، ما را با توانایی‌ها و استعداد‌های کودکان و نوجوانان مبتلا به سندرم اوتیسم آشنا می‌کند و به‌جای حس ترحم و دلسوزی، در ما احساس مسئولیت نسبت به بهسازی وضعیت زندگی این کودکان و نوجوانان را برمی‌انگیزد.

محدثه حبیبی | علوم تربیتی ۹۹

پابسته و دل‌رهیده تا عشق

کجایید ای ز جان و جا رهیده کسی مر عقل را گوید کجایی



«رهیده»، هجده روایت شیرین از ما و قاب‌های عکس‌مان با حسین بن علی، بزرگ‌ترین رهیده در خاطر تاریخ است؛ قاب‌هایی که یک طرفش ماییم و ماجرایمان و مابقی همه عطر، رنگ، بو و حضور حسینی است. رهیده را آدم‌هایی روایت می‌کنند که یا راننده اسنپی در مسیر روضه‌های شبانه یار هستند یا نقاشی در طلب تصویر کردن زیبایی حرم یار یا دانشجویی ساده در جست‌وجوی هدف پرپر شدن یار و یا... آدم‌هایی که روزگارشان طوری رقم خورد تا لحظاتی از شکل و شمایل و منطق دنیا رهیده و چند لحظه و چند قدمی را با عشق بی‌منطق سر کنند.

در روزهای گره‌خورده با اربعین، پیشنهاد ما به جاماندگان راه عشق (آنجا که از هزار و چهارصد و پنجاه عمود می‌گذرد)، خواندن روایت این آدم‌های شبیه به ماست و نزدیکی به بنده عزیز کرده‌ای که شبیه ندارد. کتاب رهیده از مجموعه کآشوب نشر اطراف را بخوانید، چشمانتان را ببندید و دعایمان کنید تا شاید سال بعد، همگی رهیده باشیم تا کربلایش.

فاطمه صبور | علوم تربیتی ۹۹

